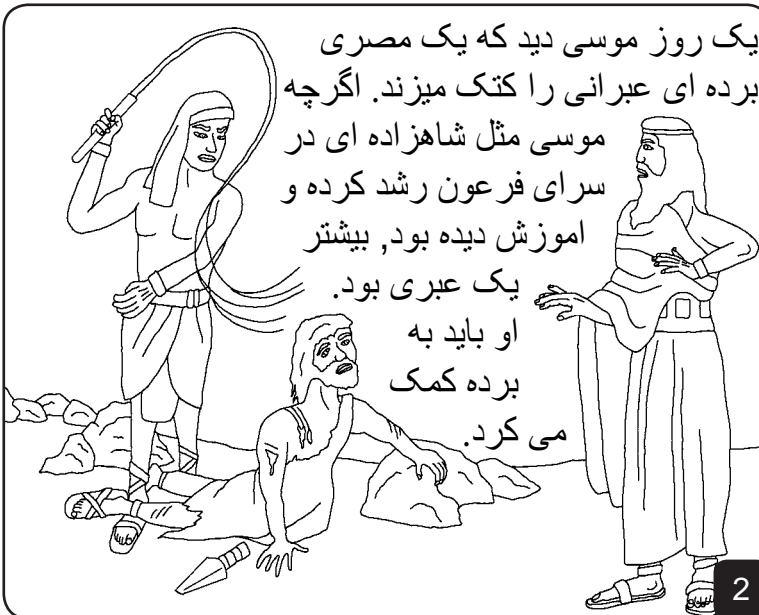


# کتاب مقدس برای کودکان تقدیم می کند



## شاهزاده ای که چوپان می شود



یک روز موسی دید که یک مصری  
برده ای عبرانی را کتک میزند. اگرچه  
موسی مثل شاهزاده ای در  
سرای فرعون رشد کرده و  
آموزش دیده بود، بیشتر  
یک عبری بود.  
او باید به  
برده کمک  
می کرد.

نویسنده: Edward Hughes  
طراحی تصاویر: M. Maillot; Lazarus  
بازگویی از: E. Frischbutter; Sarah S; Alastair P.  
مترجم: Amir Dehnaei  
ناشر: Bible for Children  
[www.M1914.org](http://www.M1914.org)

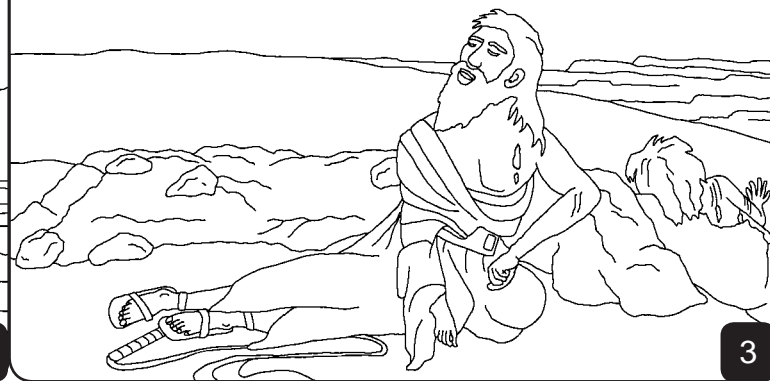
BFC  
PO Box 3  
Winnipeg, MB R3C 2G1  
Canada

©2021 Bible for Children, Inc.  
حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستانها را کپی و یا چاپ  
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.

روز بعد، موسی دو عبرانی را دید که با هم گلاویز شده اند. او سعی کرد جلوی آنها را بگیرد. یکی از آنها گفت، "ایا می خواهی مرا هم مانند آن مصری بکشی؟" موسی ترسید. همه فهمیده اند دیروز چه کردم. فرعون فهمیده است. موسی باید فرار میکرد. او به سرزمین مدیان رفت.



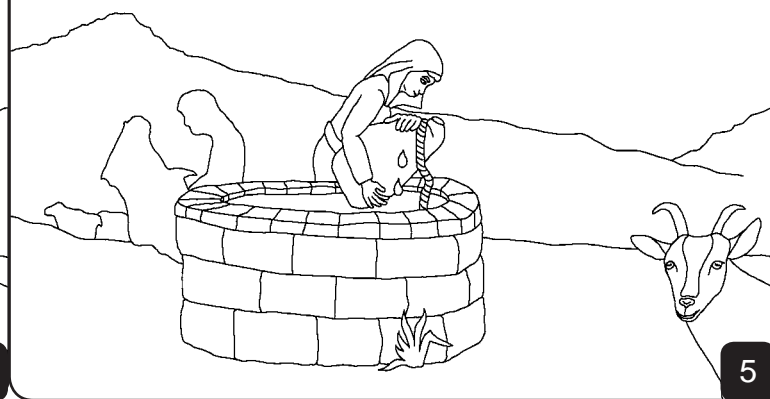
به اطراف متمرکز شد تا مطمئن شود کسی نگاه نمی کند، موسی به صاحب ظالم برده حمله کرد. در ادامه درگیری، موسی مصری را کشت. او سریع جنازه را دفن کرد.



بقیه چوپانها سعی کردند آنها را از چاه دور کنند. موسی از آنها محافظت و کمکشان کرد.



در حالی که موسی خوب استراحت کرده بود، هفت دختر کاهن مدیان آمدند که برای گله پدرشان از چاه آب ببرند.



در مصر، فرعون در گذشت. قوم خدا عبرانیان، هنوز برده بودند و رنج آنها شروع شده بود!

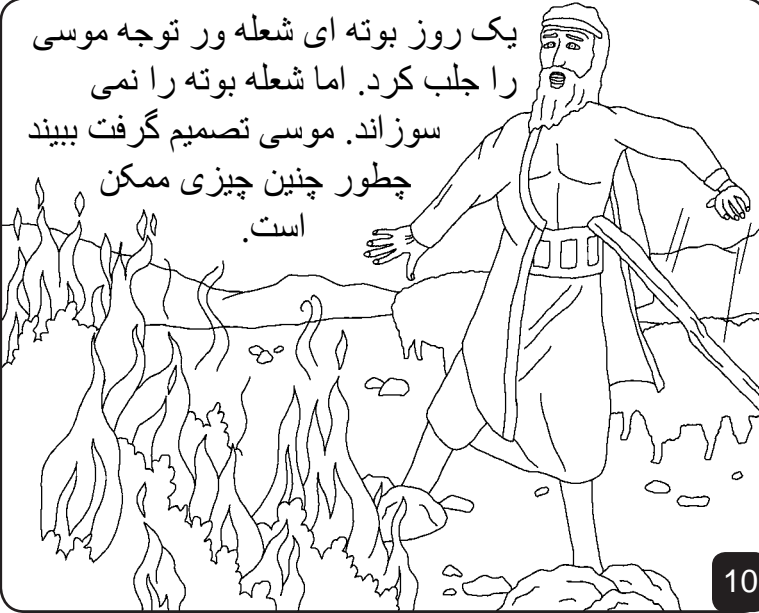


و برای کمک، به درگاه خدا دعا میکردند.

یترون پدر دخترها، فریاد زد که "زود به خانه برگشته اید." وقتی دخترها توضیح دادند، او گفت: "ان مرد را به اینجا بیاورید." و موسی با یترون زندگی کرد.

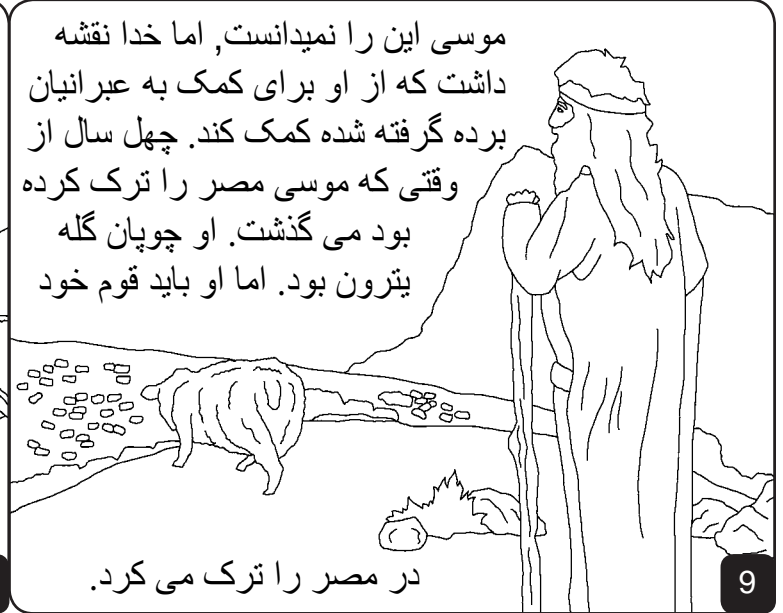


یک روز بوته ای شعله ور توجه موسی را جلب کرد. اما شعله بوته را نمی سوزاند. موسی تصمیم گرفت ببیند چطور چنین چیزی ممکن است.



10

موسی این را نمیدانست، اما خدا نقشه داشت که از او برای کمک به عبرانیان برده گرفته شده کمک کند. چهل سال از وقتی که موسی مصر را ترک کرده بود می گذشت. او چوپان گله یترون بود. اما او باید قوم خود



9

در مصر را ترک می کرد.

خداوند گفت: "من تو را نزد فرعون می فرستم تا قوم مرا از مصر بیرون آوری". اما موسی از رفتن می ترسید.



12

وقتی موسی نزدیک شد، خدا از بیرون بوته او را صدا زد. به موسی گفت: "موسی!"، "من اینجا هستم". خداوند گفت: "نزدیک تر نیا". "صندلهایت را از پایت بیرون بیاور، زیرا جایی که ایستاده ای زمین مقدس است".



11

وقتی موسی، مار را از دمش بلند کرد دوباره تبدیل به عصا شد. خداوند معجزه ای دیگر نشان داد.



14

سپس خدا قدرت عظیم خود را به موسی نمایان کرد. او عصای موسی را به مار تبدیل کرد.



13

وقتی این کار را دوباره انجام داد،  
دستش دوباره سالم گشت.



16

او فرمان داد، "دستت را درون ردایت ببر".  
موسی انجام داد. دست او  
از لکه های پوستی  
سفید گشت.



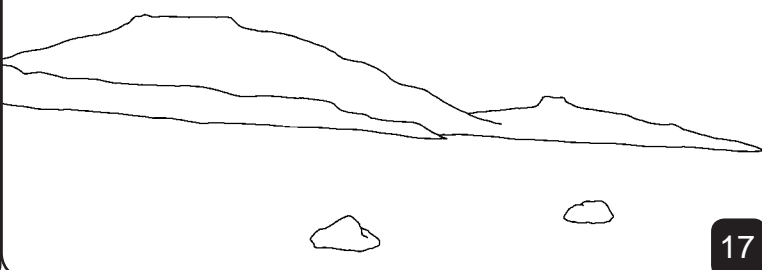
15

موسی به یثرون برگشت، وسایل خود را برداشت  
و انجا رابه سمت مصر ترک کرد.



18

موسی هنوز اعتراض می کرد. او به خدا گفت: "من خوب  
صحبت نمی کنم." خداوند خشمگین شد. او گفت: "من از  
برادرت هارون استفاده خواهم کرد، تا کلماتی را که به او  
می گویی بیان کند."



17

موسی و هارون با شجاعت به نزد فرعون  
رفتند. آنها به او گفتند: "خداوند ما میگوید،  
اجازه بده که  
قوم من  
بروند."



20

خداوند به برادر موسی هارون، اجازه داد که در کوه با موسی  
ملاقات کند. موسی همه چیز را درباره نقشه خداوند  
برای نجات قوم عبرانیان از دست  
مصریان را به هارون گفت. با هم،  
اتفاقات جدید را برای رهبران  
عبرانیان انجام دادند. وقتی موسی  
معجزات را به رهبران  
برانیان نشان داد، آنها  
فهمیدند که خداوند  
کمکشان خواهد  
کرد. همه با هم،  
مشغول عبادت شدند.



19

شاهزاده ای که چوپان می شود  
داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

خروج 2-5

"کشف کلام تو نور می بخشد."  
مزمور ۱۱۹: ۱۳۰

22

فرعون جواب داد، "من اجازه نخواهم داد که اسراییلیان  
بروند." او از خداوند اطاعت نکرد. خداوند باید از قدرت  
عظیم خود برای عوض کردن طرز فکر

فرعون  
استفاده  
میکرد.



21

داستانهای کتاب مقدس با ما در باره خدایی صحبت  
می کنند که ما را آفرید و اراده او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می داند که ما کارهای بدی انجام داده ایم کارهایی که او آنها را گناه می خواند.  
مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانه خود  
را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح پس از  
مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او  
بخواهی که گناهان تو را ببامزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو خواهد شد  
و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسای عزیز من  
ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من  
بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می کنم که وارد زندگی  
من بشوی و گناهان مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه ای داشته باشم و  
برای همیشه با تو زندگی کنم. کمک کن تا به عنوان فرزند تو  
بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۱۶:۳

24

پایان

10



60

23